

تقديم به استاد ارجمندم جناب آقای
فریدون عموزاده خلیلی به پاس رهنوردهای ارزنده‌ی ایشان



نورینه:

بهاری ۱۳۸۵

سرشناسه: مشهدی، بدری، ۱۳۵۴ - عنوان و نام پدیدآور: تاریخ نویسنده بدری مشهدی مشخصات نشر: تهران: انتشارات چکمه، ۱۳۹۳. مشخصات ظاهری: ۴-ص. ۵۱۴ × ۵/۱۷ س.م فرومست- مجموعه داستان های اتاق تجربه شابک: ۶۰۶-۷۲۱۶-۹۷۸ وضعیت فهرست نویسی: قیام موضوع: داستان های فارسی - قرن ۱۴ رده بندی کنگره: ۱۳۹۳-ت۶۶۷/ش PIR۳۶۱ رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲-۳۵۵۸۵۲۶ شماره کتابشناسی ملی:

نشر جمہور

مجموعه داستان‌های اتاق تجربه
نویسنده: بدری مشهدی
ویراستار: عذرا جوزدانی
مدیر هنری و طراح جلد: حسین صافی
تصویرسازی روی جلد: مهیار چاره‌جو
صفحه‌آرایی: فائزه گرجی
مدیر تولید: ایمان شاگردیان
چاپ و صحافی: گروه طراحان داتیس
ناشر: نشر چکه
چاپ اول: ۱۳۹۴
شماره ۶۰۰

نشانی انتشارات: تهران، خیابان دکتر بهشتی، بعد از چهارراه
سهروردی، خیابان کاوسی فر، کوچه نکسا، پلاک ۳، طبقه ۳

تلفن: ۸۸۵۴۷۲۹۵-۸

نمبر: ۱۱۵۴۷۲۹۹

نشانی الکترونیکی : www.chekkehpub.com : شماره : ۱۱۵۴۷۲۹۹

info@chekkehp.com

فهرست

۹	فصل اول	-۱
۱۵	فصل دوم	-۲
۲۳	فصل سوم	-۳
۳۳	فصل چهارم	-۴
۴۱	فصل پنجم	-۵
۴۷	فصل ششم	-۶
۵۵	فصل هفتم	-۷
۶۵	فصل هشتم	-۸
۷۵	فصل نهم	-۹
۸۳	فصل دهم	-۱۰
۹۳	فصل یازدهم	-۱۱

مقدمه

وسوسه، فراموشی، رهایی؛ این سه کاری بود که باید می شد تا کارِ رمان تجربه‌ی کودک و نوجوان به انجام برسد؛ و من همین کار را کردم، فقط همین سه کار را.

پیش از هر چیز باید وسوسه‌شان می کردم، یا بهتر بگویم: وسوسه‌ی نوشتن را به جانشان می انداختم... و انداختم. در چنین مواقعی باید خودت بایستی کنار، فقط کمی دورتر؛ تا وسوسه، کار خودش را بکند. می دانم، برای بعضی از ما سخت است این کنار ایستادن و فقط تماشا کردن. دلواپس کژ و مژ رفتنشان هستیم، دلواپس افتادنشان، زخمی شدنشان، دور شدنشان و... اما چاره‌ای نیست، این واژه‌های بی نام و نشان را باید دور ریخت و کاهش داد. من با فراموشی کاهش دادم. فراموشی همه‌ی خط‌کشی‌ها، تئوری‌ها، خوانده‌ها و شنیده‌های قبلی... باید ذهنشان پاک می شد، سفید سفید!

هر چه تئوری داستان بلد بودند، گفتم بریزید دور؛ هر چه داستان و رمان و سبک و مدل داستانی خوانده بودند، گفتم از ذهنتان پاک کنید؛ پاک پاک، سفید سفید... باید ذهنتان سفید سفید می شد، فراموشی مطلق. حالا وقت رهایی بود. باید خودشان را، ذهنتان را، قلمشان را، کیوردشان را، یا هر چیز دیگرشان را رها می کردند در این سفیدی مطلق.

حالا باز موقعی بود که تو باید پرهیزگارانۀ کناری می ایستادی و تماشا می کردی تا این بار رهایی کار خودش را بکند. کار خودش را کرد.

حتم داشتم می کند. حاصلش همین شد: قصه هایی که قصه های خودشان است، شبیه خودشان، مدل خودشان، مدل «اتاق تجربه ی رمان کودک و نوجوان» خودشان. و من در این میان فقط تماشاگر بودم، گیرم تماشاگری پرهیزگار که گاهی وسوسه شان می کرد برای نوشتن، گاهی نهیشان می زد برای فراموشی و گاهی تحریکشان می کرد برای رهایی... همین؛ همین فقط: وسوسه، فراموشی، رهایی.

فریدون عموزاده خلیلی

دبیر مجموعه